«بهارستان» و «پریشان»: قرب «گلستان» وزنی ندارند

زاده گرجی، ابراهیم

«منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربتست و بشکر اندرش مزید نعمت هر نفسی که فرو می‏رود ممد حیاتست و چون برمی‏آید مفرح ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجودست و بر هر نعمتی شکری واجب

از دست و زبان که برآید

کز عهده شکرش بدرآید

(تحمیدیه، آغاز گلستان سعدی(1»

«چو مرغ امرذی بالی ز آغاز

نه ازنیروی حمد آید به پرواز

به مقصد نارسیده پربریزد

فتد زانسان که هرگز برنخیزد

هزاران داستان حمد و ثنا از زبان مرغان بهارستان عشق و وفا که از منابر اغصان فضل و احسان به حسن اصوات و طیب الحان علی‏الدوام خوانند و به مسامع حاضران مجامع قدس و ناظران مناظر اُنس علی مرالشهور و الاعوام رسانند».

(تحمیدیه، آغاز بهارستان جامی)(2)

«توانا خدائی که بیخودان بزم محبت گاهی مست قدرت اویند و گاهی مست رحمت او چه هر چشمی بیخود بر هم زنند برهان قدرت اوست و چون باز کنند دلیل رحمت او پس در هر نظری دو شکر آورند و در هر شکری چندین هزار شکر

جنبش مژگان دلیل جنبش جانست

جنبش جان چیست پیک قدرت یزدان

کی بودش آگهی زجذبه قدرت

آنکه ندارد خبر زجنبش مژگان»

(تحمیدیه، پریشان قاآنی)(3)

«آخرین اندرزی که درباره سخنان شیخ شیراز به برادران خود می‏دهیم این است که سعدی را سرمشق سخنگویی باید دانست اما تقلید کردنی نیست. هر کس هم خواسته است به میدان تقلید سعدی برود، شکست خورده است. سخن را البته باید از سعدی آموخت، اما هر نویسنده باید به روش خود برود و داستان زاغ و کبک را تجدید نکند.»(4)

و به گفته نغز سعدی علیه‏الرحمه در دیباچه گلستان:

هر که گردن بدعوی افرازد

خویشتن را بگردن اندازد

خواندن یک‏بار دیگر جمله‏هایی که در سه بند از سه نفر نویسنده! آمده است آن هم با یک مضمون- تحمیدیه-، به‏ویژه به‏عنوان مطلع اثر هریک از صاحبان تألیف، تفاوت شگفت‏انگیزی را نشان می‏دهد. این تفاوت خواننده را به نتیجه‏ای می‏رساند که در بند چهارم از «محمدعلی فروغی» آورده‏ایم: «... هرکسی هم خواسته است به میدان تقلید سعدی برود، شکست خورده است.» بدون شک نورالدین عبدالرحمن جامی و میرزاحبیب قاآنی شیرازی در پیروی از سبک و سیاق سعدی شیرازی شکست خورده‏اند. به‏سبب‏های زیر:

الف-به‏سان سعدی «عاشق» نبودند. اگر هم عشق می‏ورزیدند خلجانی گذرا در دلشان پدید می‏آورد. سطحی بود، نه عمیق. محدود و معدود بود نه فراگیر. اما «عشق» سعدی، مجتبی به ذات هستی و هستی‏بخش است، با درکی عمیق وبی‏واسطه، عشقی که در تمام عناصر و آیات هستی‏سریان و جولان دارد و هرلحظه و آن جلوه می‏کند.

ب-به‏علت «عشق» سطحی وگذرا، از هستی‏شناسی کامل عاشقانه و عاقلانه بی‏بهره بودند لذا ازحس «زیبایی‏شناسی» محروم ماندند. اما سعدی به‏دلیل ویژگی محبت نفوذپذیرش در لایه‏های گوناگون پدیده‏های خلقت که از ملک تا ملکوت و از ناسوت تا لاهوت حضور پیدا و پنهان دارند، معرفتی چندلایه نسبت به خالق و مخلوق دارد و معرفت وی در این تکاپو، سرشار از احساس «زیبایی» و «زیبایی‏شناسی» و درنتیجه «حسن‏انگیزی» است.

ج- جامی و قاآنی در آثار خود- از نظم و نثر- اعتراف می‏کنند از «دانش زبانی» لازم بی‏بهره مانده‏اند. اما سعدی از این دانش درحل اعلا برخوردار است. به‏ویژه «گلستان» و «غزلیات» شیخ اجل مثبت ملکه شدن «دانش زبانی» نزد اوست.

د- این نارسایی‏ها نزد «خاتم‏الشعراء» جامی و «حکیم قاآنی» سبب شد تا ایشان به کنه نیت، شیخ اجل مصلح‏الدین سعدی راه نیابند و به ظواهر عمل موءلف عظیم‏الشأنت «گلستان» مشغول گردند. چنین ظاهربینی و توقف در سطح، این دو فرد دچار عوجاج درهدف‏گذاری و انحراف در راهیابی به مقصد کرده است.

آیا غرض مقایسه «بهارستان» و «پریشان» با «گلستان» است و سنجش مهارت سعدی با جامی و قاآنی؟ هرگز. زیرا هردو بر استادی و قدرت ذهن وقاد و اندیشه خلاق و بی‏نظیر و تتبع‏ناپذیر قلم وی معترفند. به‏اعتراف جامی گوش بسپاریم.

«... از برای تلطیف سر و تشحیذ خاطر وی (فرزند ارجمند ضیاءالدین یوسف) گاه‏گاهی از کتاب گلستان که از انفاس متبرکه شیخ نامدار و استاد بزرگوار مصلح‏الدین سعدی شیرازی است رحمة‏الله تعالی؛

نه گلستان که روضه‏ای زبهشت

خاک و خاشاک او عبیر سرشت

بابهایش بهشت را درها

فیض ده قصه‏هاش کوثرها

نکته‏هایش نهفته در پرده

اشک حوران نازپرورده

دلکش اشعار او بلند اشجار

از نم لطف تحتهاالانهار

سطری چند خوانده می‏شد.»(5)

با این حال جامی رندانه! ممدوح خود را برتر از سعدی می‏نهد و هم نمی‏تواند برتری تخیلی «بهارستان» را به تلویح بیان نکند.

«گذری کن درین بهارستان

تاببینی در اوگلستان‏ها

وز لطایف به هر گلستانی

رسته گلها دمیده ریحان‏ها»(6)

اما خلاف رأی جامی، قاآنی از توهم «خاتم‏الشعرا» بری است. «حالی آستینم گرفت که خدا را چه باشد همتی گماشته‏اید و کتابی به‏نظم و نثر برآن نمط نگاشته، برآشفتم و گفتم: ای یار از آن چه گفتی استغفار کن چه مایه من بحدی نیست که با چنین کس (سعدی) تحدی جویم و بر نمط او سخن گویم نه هر متکلمی فصیح است و نه هر معالجی مسیح... پشه را صولت پیل نیست و قطره را دولت نیل...

القصه چندان که برآشفتم و از این سخنان گفتم آتشش تیز شد... ناچار تن زدم و گفتم

مسلم است که گنجشک نیست چون شهباز

ولی علاج ندارد ز پر زدن گنجشک

تفاوتی که بود پشک و مشک را باهم

معین است ولیکن گریزنیست زپشک»(7)

قاآنی سرانجام «جد و هزلی چند درهم» ریخت و «برخی نظم و نثر بهم آمیخت و آن جمع را به‏مناسبت حال خود پریشان» نام نهاد.

دور نیست که عنوان «پریشان» را نیز از گلستان گرفته باشد «مصلحت چنان دیدم که در نشیمن عزلت نشینم و دامن صحبت فراهم چینم و دفتر از گفت‏های «پریشان» بشویم و من بعد «پریشان» نگویم.»(8)

هدف در این نوشتار فقط نشان دادن تصویری است که مقلدان «گلستان سعدی» تا چه حد دور از مقصد و مراد سعدی مانده‏اند. «مراد ما نصیحت بود و گفتیم حوالت با خدا کردیم و رفتیم»

و پیش از آن فرمود: «گفتم: گل بستان را چنان که دانی بقایی و گلستان را وفایی نباشد و حکما گفته‏اند. هرچه نپاید دلبستگی را نشاید. گفتا: طریق چیست؟ گفتم: برای نزهت ناظران و فسحت حاضران کتاب گلستان توانم تصنیف کردن که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد و گردش زمان عیش ربیعش را بطیش خریف مبدل نکند.» (9)

سعدی به این تعهد آشکار از دیباچه گلستان که با حمد خداوند و نعت رسول آغاز می‏شود به علت تألیف کتاب می‏پردازد و تا نهایت آن در کمال فصاحت و بلاغت و در اوج ایجاز و ملاحت پایبندی بی‏نظیر نشان داده است.

آخرین سرود مستانه سعدی در باب هشتم چنین است:

«دو کس مردند و حسرت بردند؛ یکی آن که داشت و نخورد و دیگر آن که دانست و نکرد

کس نبیند بخیل فاضل را

که نه در عیب گفتنش کوشد

ور کریمی دو صد گنه دارد

کرمش عیبها فروپوشد»

و در نهایت گلستان بر تعهد خویش پای می‏فشارد و تأکید اکید می‏ورزد و روش تألیف خویش بازمی‏گوید: «غالب گفتار سعدی طرب‏انگیزست و طیبت‏آمیز و کوته‏نظران را بدین علت زبان طعن دراز گردد که مغز دفاع بیهوده بردن و دود چراغ بیفایده خوردن کار خردمندان نیست ولیکن بر رأی روشن صاحب‏دلان که روی سخن در ایشانست پوشیده نماند که دُر موعظه‏های شافی را در سلک عبارت کشیده است و داروی تلخ نصیحت بشهد ظرافت برآمیخته تا طبع ملول ایشان از دولت قبول محروم نماند. الحمدالله رب‏العالمین

ما نصیحت بجای خود کردیم

روزگاری درین بسر بردیم

گر نیاید بگوش رغبت کس

بر رسولان پیام باشد و بس (10) ورود زیبا و بدیع (حسن مطلع) و خروج نیکو و شگفت (حسن مقطع) موءلف گلستان را بندرت آن هم با این همه رفعت شأن در آثار ادبیات فارسی توانیم یافت. در «بهارستان» و «پریشان» که هیچ یافت می‏نشود.

در برآوردی شتابناک از تحمیدیه بهارستان و پریشان و گلستان به روشنی درخواهیم یافت که جامی و قاآنی نتوانسته‏اند حتی به سعدی اقتدا کنند. سعدی در تحمیدیه، ستایش خداوند را با جلب توجه مخلوق به خداشناسی، دهش پروردگار را با تحکیم طاعت بندگان، در هماهنگی موزون عقل و حس و عاطفه می‏آمیزد و تجربه‏ای نو و شگفت‏را در تشریح ارتباط خداوند، با عناصر طبیعت و گل سرسبد خلقت (آدمی) در زیباترین صورت هدیه مخاطبان- از عالم و عامی- می‏کند. چنین ابتکاری، در هم‏آمیزی اشراق و عقل و حسن برای خداشناسی آن هم در قالب و قواره‏ای همه‏فهم و ملموس، نه سابقه‏ای داشت و نه مکرر شد؛ یگانه ماند و یکتا. این روش خاص، درک شدنی و حس‏انگیز از آغاز دیباچه مانند فواره‏ای از چشمه بانشاط ذهن خلاق سعدی جست می‏زند و به اطراف باغ و راغ بر گل و گیاه و پرنده و چرنده پخش می‏شود و در تلاقی آفتاب روح موءلف با قطره‏های بلورین برخاسته از فواره، رنگین‏کمانی هزاررنگ برمی‏انگیزد؛ این تصویر و تصور هم چشم سر را نشاط می‏بخشد و هم عاطفه را برمی‏انگیزد و هم عقل را متحیر و معترف به تلألوءی زیبای آن می‏کند و هم دل را شعف می‏بخشد و حس لامسه را حساس می‏سازد.

«فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردی بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد. درختان را بخلعت نوروزی قبای سبز ورق دربرگرفته و اطفال شاخ را بقدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده و عصاره نالی بقدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی بتربیتش نخل باسق گشته

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی بکف آری و به غفلت نخوری

همه از بهرتو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری» (11)

اما در ستایش‏نامه- تحمیدیه- جامی و قاآنی هیچ نشانی از این درک و دانش و تجربه و حس و اشراق مشاهده نمی‏شود. ارتباط ظریف و دقیق خدا و خلق که ناگسستنی و دوسویه در اثر سعدی‏جان را طراوت می‏بخشد و به استحکام بنیادهای معرفت توحیدی می‏انجامد، اثری در «بهارستان» و «پریشان» نیست. ضمن این که ردی از فصاحت و بلاغت بلند و زلال و تابناک گلستان در کار جامی و قاآنی نه به چشم دل مشاهده و نه به چشم سردیده می‏شود.

شکی نیست که این هنجار در سراسر گلستان از سویی و ناهنجاری در بخش‏های زیادی از بهارستان و پریشان از دیگر سو خود را می‏نمایاند و مخاطب را به قضاوت برمی‏انگیزد.

اختلاف و تفاوت دیگر در آن اثر دل‏انگیز و با این دوتألیف در عنوان‏بندی خود را نشان می‏دهد.

مهارت و استادی و ظرافت کار سعدی در عنوان‏گذاری، با مشخصه ایجاز، روشنی و رسانایی مفهوم هر باب چون آفتابی خود را بر هر معیار زیباشناسانه تحمیل می‏کند. با حذف حرف اضافه «در» از ابتدای باب‏های هشت‏گانه گلستان، تعداد حرفهای هرباب به ترتیب، 11، 10، 9، 10، 12، 10، 8 و 8 حرف است. (حداقل 8 و حداکثر 12 حرف). و هر باب نیز فقط با دو کلمه ساخته شده است. که از نظر نحوی عنوان شش باب ترکیب اضافی و دو باب دارای «و» ربط است.

در سیرت پادشاهان، در فضیلت قناعت، در عشق و جوانی، در تأثیر تربیت، در اخلاق درویشان، در فواید خاموشی، در ضعف و پیری، در آداب صحبت.

اما در پریشان قاآنی هیچ آداب و ترتیبی رعایت نشده است. عنوان «حکایت» در سراسر تألیف تکرار می‏شود و حکایت‏هایی با مفاهیم و موضوع‏های مختلف به توالی آمده‏اند. مگر بخش نهایی که عنون «خاتمه کتاب در نصیحت ابنای ملکوک» دارد.

و جامی، در عنوان‏بندی اثرش مانند دیباچه اصل را بر اظهار فضل و بازی لفظی نهاده و آب معنی و مفهوم «روضه»ها را برده است. هر عنوان را به قد «اوزون حسن» ساخته و طراوت را از آن انداخته است:

روضه نخستین: در نشر ریاحین چیده از بساتین دوربینان راه هدایت و صدرنشینان بارگاه ولایت

روضه دوم: در تشریح شقایق دقایق حکم که به رشحات سحاب کرم در زمین قلوب حکما و اراضی خواطرشان و به شرح و بیان آن مطاوی دفاترشان آراسته

روضه سوم: در بیان شکفتن شکوفه‏های باغستان حکومت و ایالت که متضمن میوه‏های نصفت و عدالت است.

روضه چهارم: در وصف میوه بخشی درختان باغستان جود و کرم و شکوفه ریزیشان به بذل دینار و درم.

روضه پنجم: در تقریر رقت بلبلان چمن عشق و محبت و حرقت بالا پروانگان انجمن شوق و مودت.

روضه ششم: در وزیدن نسایم ملاطفات و روایح مطایبات که غنچه لبها را بخنداند و شکوفه دلها را بشکفاند.

روضه هفتم: در داستان مرغان قافیه سنج سرابستان سخنوری و طوطیان غزلسرای شکرستان نظم گستری.

روضه هشتم: در حکایتی چند از زبان احوال بی‏زبانان که خردمندان و نکته‏دانان امثال آن وضع کرده‏اند تا به جهت غرابت و ندرت طبیعت بر آن اقبال نماید و بر روی ابواب فهم حکم و مصالح بگشاید.

و از «خانه» بهارستان، ذیل روضات بیاوریم که «امید به مکارم اخلاق مطالعه کنندگان آن که چون بر خللی مطلع شوند به ذیل عفو و اغماض بپوشند و در افشای آن به زبان عیب و اعتراض نکوشند.

چون بینی ز آشنا عیبی

گر به بیگانگان نگویی به

زانکه در کیش آخراندیشان

عیب پوشی ز عیب‏جویی به(12)

بنیاد «گلستان» را سعدی «نصیحت» گذاشت که در دل این هدف «تربیت» و آموزش و پرورش اخلاق حسنه نهفته است.

سعدی با اشراف به روانشناسی آدمیان که برخی بلغمی مزاج‏اند و جمعی مزاج سوداوی دارند، «در موعظه‏های شافی را در سلک عبارت کشیده و داروی تلخ نصیحت بشهد ظرافت برآمیخته تا طبع ملول ایشان از دولت قبول محروم نماند.»(13)

اما لزوم آمیختگی برای تأثیر بر خلق‏های گوناگون سبب نشده است تا پرده عفت از زبان به یکسو زند و بذر مناهی را جهت حسن قبول گروهی برطرف باغ و رود و گلزار بپراکند و صحن و سرای «گلستان» را به علف هرزه‏هایی در ظاهر چون مار خوش خط و خال و در باطن مسموم به زهر مار آلوده کند.

اما جامی و قاآنی پرده‏دری می‏کنند و حکایت‏های ناستوده و اعمال قبیح را به «داروی تلخ» می‏آمیزند و آن را مسموم می‏سازند تا «طبع ملول» را معدوم سازند و از «دولت قبول»، مطرود گردانند. استنتاجی چنین دور نیست که «تربیت» جامی و قاآنی مانند تربیت و تقوای سعدی نباشد و همان طور که در ابتدای این نوشتار آمده است، معرفت آنان نه معرفت سعدی است.

جامی و قاآنی به برخی داستان نویسان و فیلمسازان دوره جدید و عصر مدرنیته از نظر اخلاقی و درک هنری نزدیکترند که آثارشان را برای جلوه و جلا بخشیدن کاذب و جذب مخاطب به سس پورنو و سکس می‏آمیزند.

عجیب‏تر از عمل قاآنی، اقدام جامی است. زیرا وی «بهارستان» را برای فرزندش آماده کرده است:«چون در این وقت دلپسند فرزند ارجمند ضیاءالدین یوسف - عصمه الله عما یفضیه الی التلهفه و التأسف به آموختن مقدمات کلام عرب و اندوختن قواعد فنون ادب اشتغال نمود... در آن اثناء در خاطر آمد که- تبرکاً بانفاسه الشریفة و تتبعاً لاشعاره اللطیفة - ورقی چند بر آن اسلوب ساخته شود و جزوی چند بر آن منوال پرداخته گردد تا حاضران را داستانی باشد و غایبان را ارمغانی »(14)

و تازه مزاح‏های قبیح خود را به سند سخن رسول خدا (ص) و علی مرتضی (ع) بخواهد محکم کند، (15) که حرف حقی است اما مراد باطل کرده است. و دو نمونه‏ای که از طیبت منقول از نبی اکرم (ص) می‏آورد(16)، با آنچه خود در جای جای بهارستان می‏آورد، تفاوت شیرینی با تلخی مسموم است.

و بی‏شک قاآنی نیز از اخلاق جامی است و زهد وعرفان وی نیز مثل آن چیزی است که در برخی خانقاه‏ها می‏گذرد. اما طیبت سعدی کجا و هزل جامی و قاآنی کجا!

تفاوت تربیت و نصیحتی که ابزار کار برای رسیدن به هدف را متفاوت می‏کند در این آثار نشانه‏هایی است که از باب نمونه باید بدان‏ها رجوع کرد

- گلستان، باب پنجم، حکایت 2، ص.133: «دانشمندی را دیدم...»

- گلستان، باب پنجم، حکایت 1، ص.142:«قاضی همدان را حکایت کنند که یا نعلبند پسری...»

- بهارستان، روضه ششم، مطایبه 2، ص.113:«زنی از شوهر خود شکایت پیش قاضی برد...»

- بهارستان، روضه ششم، مطایبه 1، ص.114:«پیری که کام جوانی رانده بود و...»

- بهارستان، روضه ششم، مطایبه منظومه، ص 118:«کودکی را پدر آمد ز سفر...»

- پریشان، حکایت 1، ص .24: «زنی را حکایت کنند که...»

- پریشان، حکایت 1، ص .90:«گبری مسلمان شد در همان روز ختنه‏اش کردند...»

- پریشان- حکایت 1، ص. 146:«زنی را حکایت کنند که طلعتی از طینت دانا بهتر داشت و ...»

oاز نثر چند پاره و گونه «پریشان» و «بهارستان» به غمض عین می‏گذریم و ا ز این که قاآنی «در نصیحت ابنای ملوک» چه استبدادپروری‏ها می‏کند نیز. و نشانه‏های عدالتی که در مجموعه پندهای این بخش به دست می‏دهد مانند عدالت انوشروان دادگر است در افسانه «زنجیر عدالت» و سرب گداخته در حلقوم آن بیچارگان مزدکی!

oاما به آنچه اشارت رفت، پایمال کردن حق نوادر حکایت‏ها و برخی اشعار قشنگ و ملیح در «بهارستان» و «پریشان» نیست. بویژه که قاآنی بسیاری از حکایات را در زمانه خویش دیده یا شنیده یا خود قهرمان آن است. این مزیت وی است بر جامی. اما جامی را نیز حکایات لطیف در «بهارستان» کم نیست.

پی نوشت‏ها:

1- کلیات سعدی؛ گلستان،...، به اهتمام: محمد علی فروغی، تهران، 1362، موءسسه انتشارات امیرکبیر ص . 28

2- بهارستان و رسائل جامی، مقدمه و تصحیح: اعلاخان افصح زاد، محمد جان عمراف- ابوبکر ظهورالدین، چاپ اول، 1379، تهران، میراث مکتوب با همکاری مرکز مطالعات ایرانی، ص.19

3- پریشان، قاآنی، تصحیح: اسمعیل اشرف، شیراز، کتابفروشی محمدی، ص .2

4- شماره 1. ص هفده

5- شماره 2، ص. 20

6- همان، ص. 21

7- شماره 2، صص. 14 و 15

8- شماره 1. ص. 31

9- همان؛ ص. 33

10- همان، ص. 193

11- همان. صص. 28 و 29

12- شماره 2. ص. 168

13- شماره 1. ص. 193.

14- شماره 2. ص 21.

15- همان. روضه ششم، ص. 96

16- همان. روضه ششم، ص. 96:«و نیز مرزنی را از انصار گفت:به شوهر خود برس که در چشم وی سفیدی واقع است، آن زن به سرعت و اضطراب تمام پیش شوهر خود دوید. شوهر از وی سبب اضطراب پرسید. آن چه حضرت فرموده بودند باز گفت، گفت: راست فرموده‏اند، در چشم من سفیدی هست و سیاهی اما نه به بدی.»